

نهادهای مدنی مذهبی یا حوضچه‌های آرامش در انقلاب

عباس عینی



گذشت سه دهه از انقلاب فرصت مناسبی است که به ارزیابی دستاوردها و ناکامی‌های آن مبادرت شود، اما تصور می‌کنم در این مورد شرایط مناسبی برای ارزیابی منصفانه وجود ندارد، حب و بغض‌های سیاسی نسبت به مدافعان یا منتقدان وضع جاری شدید است و چنان‌با این ارزیابی در هم تنیده می‌شود که یا بیان منصفانه را غیرمحمتمل می‌کند یا اگر هم چنین بیانی ارائه شود، شنیدن بی‌طرفانه آن از سوی مخاطبان، به حب و بغض آلوده می‌شود و سخت و مشکل است. از این رو ترجیح می‌دهم درباره انقلاب به نکته دیگری بپردازم که صرفاً در حد طرح بحث است و اگر امکانی برای مطالعه میدانی و تایید یا رد آن فراهم شود، بی‌فایده نخواهد بود.

یکی از پرسش‌های مهم در تحلیل انقلاب ایران، آن است که آثار و عوارض ناشی از مهاجرت گسترده به شهرها و شکل‌گیری حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ طی دو دهه شصت و هفتاد میلادی در ایران چگونه بود و چرا وضعیتی که در کشورهای آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی و حتی ترکیه به وجود آمد، در ایران شکل نگرفت؟ احتمالاً افرادی که در حال حاضر مسائل اجتماعی جامعه را پیگیری می‌کنند، به موضوع مهاجرت توجه کمتری دارند، زیرا ابعاد مهاجرت در شرایط کنونی بسیار کمتر از سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ است، اما در آن زمان پدیده مهاجرت فوق‌العاده با اهمیت بود، بویژه در کلان‌شهری مانند تهران این اهمیت دوچندان می‌شد؛ به طوری که گاه تا ۶۰ درصد از افراد ساکن تهران متولدین سایر مناطق بودند و اگر شهرها و مناطق حاشیه‌ای را هم منظور کنیم، این رقم بیشتر هم می‌شود.

نکته مهم در مهاجرت، بالاتر بودن سهم نیروهای جوان ۱۵ تا ۳۰ سال در مهاجرت است، حضور این قشر جوان و پرتحرک و به دور از محافظه‌کاری در جوامع شهری بدون نظارت و کنترل و نیز در غیاب ییوستگی‌های مناسب خانوادگی، زمینه لازم را برای حضور آنان در باندها و گروه‌های خطرناک فراهم می‌کند. مهاجرت در چنین جوامعی از یک سو موجب قطع روابط پیشین با جامعه مبدأ (روستا یا شهر محل سکونت قبلی) می‌شود، اما لزوماً به شکل‌گیری روابط اجتماعی سالم در مقصد منجر

نمی‌شود و فرد مهاجر در وضعیت منفعلی قرار می‌گیرد که آماده جذب و حضور در گروه‌های حامل خرده‌فرهنگ‌های بزهکار و خشن می‌شود. کسانی که دهه‌های چهل و پنجاه ایران و بویژه تهران را به یاد دارند، به خوبی می‌دانند از آن حجم عظیم مهاجرت چنین نتایجی حاصل نشد بلکه برعکس و بویژه در دهه پنجاه به طور نسبی شاهد نوعی اعتدالی رفتارهای اخلاقی نیز بودیم. چگونه می‌توان این پدیده را درک و تحلیل کرد؟ به نظر می‌رسد عامل اصلی آن را باید در نهادهای مدنی مذهبی جستجو کرد. نهادهایی که از یک سو اجتماع مبدا را در مقصد، هر چند در ابعاد کوچک بازسازی کردند؛ مهاجر هنگام حضور در مقصد در ارتباط با این اجتماع قرار می‌گرفت و احساس و تبعات مهاجرت به وی دست نمی‌داد. مهاجرت در این الگو تنها یک مهاجرت مکانی و نه اجتماعی بود. در حالی که مهاجرت از روستا یا یک شهر دیگر به تهران در غیاب این اجتماعات نه تنها یک مهاجرت مکانی، بلکه یک مهاجرت همه‌جانبه اجتماعی نیز هست و افراد را به لحاظ اجتماعی در خلاء و معلق میان زمین و آسمان قرار می‌دهد. اما اگر فردی از روستا یا شهر خاصی به تهران مهاجرت کند و در بنو زود جذب اجتماع همشهری‌های خود شود، دچار آثار و عوارض سوء مشاهده شده از مهاجرت نخواهد شد. این اجتماعات عموماً در قالب هیات‌های مذهبی شکل می‌گرفتند؛ هیات‌هایی که گرچه به نام و در قالب مذهب فعالیت می‌کردند، اما کارکردهای بسیار متنوعی داشتند، ضمن این‌که به صورت‌های گوناگونی هم تشکیل می‌شدند.

مهم‌ترین شکل آن‌ها، هیات‌های مذهبی (روستا یا شهر) بود که در تهران تاسیس شده بود و معمولاً هر هفته یا هر ماه یک بار در منزل یکی از اعضا دور هم جمع می‌شدند و به قرائت قرآن می‌پرداختند و روضه‌ای هم می‌خواندند و گاهی در ایام خاص مذهبی مثل محرم یا ماه رمضان، تعداد جلسات بیشتر هم می‌شد.

کارکرد این هیات‌ها به امور مذهبی محدود نمی‌شد حفظ انسجام اجتماعی، ارتباط موثر و مستمر با اجتماع مبدا، کوشش برای عمران و آبادی مبدا، یافتن شغل برای مهاجران تازه‌وارد، تأمین اجتماعی آنان و اختصاص مکانی موقتی برای مهاجران، تسهیل ازدواج میان جوانان روستا، تجمع سکوتی آنان در محل‌ها و مناطق معین شهر و... از کارکردهای دیگر این هیات‌ها بود. مجموعه این

کارکردها موجب می‌شد فرد مهاجر از یک سو به سرعت جذب اجتماع مهاجران قبلی شود و احساس بیگانگی و انزوای ناشی از مهاجرت گریبان او را نگیرد و از سوی دیگر در مجموعه‌ای از روابط اجتماعی قرار گیرد که نقش نظارت اجتماعی بر رفتارها و کردارهای او را ایفا می‌کند. همچنین ارتباط او با اجتماع مبدا کماکان حفظ می‌شد. هیات‌های مذهبی عمدتاً از اواسط دهه ۱۳۴۰ رشد و گسترش یافتند، مطالعه‌ای در این خصوص نشان می‌دهد در ایام محرم و رمضان ۱۳۵۳ بیش از ۱۲۳۰۰ هیات مذهبی، تنها در تهران تشکیل شده است. قالب‌های شکل‌گیری این گونه تشکیلات و نهادهای مدنی متنوع است.

۱. مساجد؛ در سال ۱۳۴۰، تعداد مساجد تهران ۲۹۳ باب بود، اما در سال ۱۳۵۱، این رقم به ۷۰۰ باب رسیده بود. طبق بررسی دیگری تا پایان سال ۱۳۵۴ حداقل ۱۱۴۰ باب مسجد وجود داشت (احتمالاً ساختمان‌های دیگر مذهبی هم جزء این مورد محسوب شده است)؛

۲. حسینیه، مهدیه، زینبیه، حیدریه و فاطمیه‌ها نیز از دیگر اماکن مذهبی برای تجمع افراد، بویژه مهاجران و حل شدن در ارتباطات جمعی شهری بودند؛

۳. هیات‌های مذهبی که تعداد آن‌ها بسیار زیاد و متنوع بود. هیات‌های مهاجرتی (نام مبدا مهاجرت مثل شهر یا روستا را همراه داشتند) یا هیات‌های محلی (که نام محله و منطقه خاصی در تهران را همراه داشتند)، هیات‌های صنفی (نام گروه‌ها و صنف‌ها، مثل کفاشان و رانندگان و... را انتخاب می‌کردند) و هیات‌های عام (که نام‌های مذهبی مثل محبان حسین و... را بر می‌گزیدند) چهار نوع اصلی این هیات‌ها بودند که نقش مهمی در حفظ همبستگی و ارتباطات اجتماعی بهنجار مهاجران ایفا می‌کردند و تصور می‌شود بخش مهمی از مهاجرانی که در یکی یا چند مورد از این هیات‌ها عضویت داشتند از حیث مواجه شدن با آثار منفی مهاجرت یا خطرات کمتری مواجه بودند. این نهادها و هیات‌های مذهبی، نقش حوضچه آرامش را برای مهاجران ایفا می‌کردند. مهاجرتی که به شهری چون تهران پرت شده ابتدا وارد این حوضچه‌های آرامش می‌شود و پس از استقرار و آرامش و تخلیه بار و انرژی مخرب خود به جامعه بزرگ‌تر داخل می‌شود.

از این‌جا می‌توان به یک پرسش دیگر هم درباره

انقلاب پاسخ داد: چرا انقلاب دارای صفت اسلامی بود؟ یکی از دلایل مهم بروز این ویژگی، وجود نهادهای مدنی مذهبی، مستقل از دولت بود. هنگامی که حکومت شاه اعتبار و استقلال همه نهادهای مدنی مدرن، از جمله وکلا، احزاب، مطبوعات، اتحادیه‌های کارگری و... را از میان برد و آثاری از آن‌ها بر جای نگذاشت، متوجه این نکته نبود که مردم قادرند اتحاد و انسجام خود را در ذیل نهادهای مذهبی که مستقل از دولت فعالیت داشتند، حفظ کنند و گسترش دهند، در نتیجه کلیت نهاد دین و روحانیت همراه با شبکه وسیعی از مساجد حسینیه‌ها، هیات‌های مذهبی و حتی صندوق‌های قرض الحسنه، محل مناسبی برای تشکل مردم شدند و از آن‌جا که تشکیلات مذهبی در شیعه، بر خلاف مذهب کاتولیک متمرکز نبود، قدرت ماثور و اعتمادپذیری بالا و در مقابل ضربه‌پذیری بسیار کمتری داشت و مطالبات سیاسی در زیر پوشش فعالیت‌های مذهبی که به نوعی از مصونیت برخوردار بودند، شکل می‌گرفت و تعریف می‌شد. تقریباً هر کس و گروهی که می‌خواست تشکیلات سیاسی راه بیندازد، کافی بود هیاتی مذهبی و حتی از نوع خصوصی آن راه بیندازد و روضه هم بخواند و شک و شبهه هیچ‌کسی را هم برنینگیزد. چنین بود که از ابتدای دهه پنجاه چنان به سرعت بر تعداد این مجامع و هیات‌ها افزوده شد که هیچ دولتی قادر به مقابله با آن‌ها نبود.

نکته جالب این‌که حتی اصلاحات ارضی شاه از حیث توسعه گرایش مذهبی، مصداق آن ضرب‌المثل مشهود شد که از قضا سرکنگین صفرا افزود، زیرا با اخراج خان از روستا یا تضعیف او، دولت قادر نبود خود جایگزین او شود، به همین دلیل روحانی جایگزین او می‌شد و روستاها نیز هم‌زمان با شهرها، گرایش‌های مذهبی‌تری پیدا می‌کردند؛ نوعی رابطه دیالکتیکی میان این گرایش‌ها و حضور و رشد نهادهای مدنی مذهبی در شهرها وجود داشت. تصور می‌کنم مطالعه‌ای جامع در شهرهای بزرگ و به طور مشخص تهران، می‌تواند نقش و اهمیت این نهادهای مدنی مذهبی را در حفظ انسجام اجتماعی مهاجران و توسعه گرایش‌های اسلامی در دو دهه منتهی به انقلاب نشان دهد؛ تلاش این مقاله تنها طرح این فرضیه بود.

پانوش